

## زیجر

دوفصلنامه علمی پژوهشی فلسفه اسلامی  
(ویژه‌نامه یکصدمین سال بازتأسیس حوزه علمیه قم)

### ناملی در ادله عقلی حکیم محمدتقی آملی در عینیت ذات و صفات<sup>۱</sup>

سید اباذر نبویان<sup>۲</sup>

#### چکیده

یکی از بحث‌هایی که از دیرباز میان حکما مطرح بوده، نحوه اتصاف ذات الهی به صفات اوست. متکلمان، فلاسفه و عرفا با تأمل در این مسئله و توجه به آیات و روایات به دیدگاه‌های مختلفی رسیده‌اند. در میان فلاسفه سه گرایش عمده در این مسئله به چشم می‌خورد: نخست؛ نفی صفات از ذات خداوند و تأویل آن به نفی نقیض آن از ساحت قدسی ربوبی، یعنی وقتی خداوند به وصف عالم متصف می‌شود، در واقع جهل از خداوند سلب می‌شود. دوم؛ اتحاد مفهومی صفات الهی و ترادف آن‌ها به این معنا که وقتی کمالی مانند علم بر خدا ثابت می‌شود، در واقع سایر کمالات نیز برای خداوند ثابت شده است؛ بر این اساس، در موجوداتی مانند انسان، معنای علم غیر از قدرت است، اما در خداوند متعال علم بر همان معنایی دلالت دارد که قدرت بر آن دلالت دارد. سوم؛ تغایر مفهومی صفات الهی و عینیت مصداقی آن با واجب تعالی. فیلسوف معاصر، مرحوم حکیم محمدتقی آملی با اعتقاد به نظریه سوم، ادله فراوانی را در کتاب ارزشمند درر الفوائد بیان نموده است. مقاله حاضر، با روش عقلی-تحلیلی به بیان و بررسی ادله ایشان پرداخته و چنین نتیجه گرفته که ادله مزبور برای اثبات نظریه عینیت کافی نیست.

کلیدواژه: عینیت، ذات، صفات، حقیقی، صفات اضافی، بساطت، محمدتقی آملی.

این مقاله با حمایت دبیرخانه همایش بین‌المللی یکصدمین سالگشت بازتأسیس حوزه علمیه قم و دستاوردها و نکوداشت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته‌الله تألیف شده است.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۴

۲. استادیار گروه مبانی نظری، دانشگاه معارف اسلامی، قم. رایانامه: a.nabavian134@gmail.com

### تبیین مسئله

صفات الهی در یک تقسیم‌بندی به حقیقی و اضافی تقسیم می‌شوند (طباطبایی، ۱۴۲۰ق، ص ۳۴۵). صفات حقیقی صفاتی هستند که دارای ما به ازاء در عالم خارج می‌باشند و از وجودی لغیره در موصوف خود حکایت دارند و از آنجا که حاکی از وجود هستند و کمال برای موصوف خود به شمار می‌آیند، برای اتصاف ذات به این اوصاف، صرف وجود ذات، کافی است و نیاز به وجود خارجی دیگری در کنار ذات و مقایسه میان این دو برای تحقق این صفات حقیقی نیست. از این رو به این اوصاف، اوصاف ذاتی نیز اطلاق می‌شود؛ زیرا تنها حاکی از حالت‌ها و ویژگی‌های ذات است و نسبت‌های ذات با موجودات دیگر را نشان نمی‌دهد. این اوصاف به دو بخش حقیقی محض و حقیقی ذات اضافه تقسیم می‌شوند. صفات حقیقی محض صفاتی هستند که هیچ نسبتی با وجود خارجی دیگر نداشته و دارای هیچ‌گونه تعلقی نیز در معنای خود نیستند؛ مثل وصف حیات که از ذات الهی و بدون در نظر گرفتن افعال وی انتزاع می‌شود و در معنای آن نیز هیچ‌گونه تعلقی نسبت به کسی یا چیزی دیده نمی‌شود.

صفات حقیقی ذات اضافه صفاتی هستند که هیچ نسبتی با وجود خارجی دیگر نداشته، اما در معنای خود تعلق به کسی یا چیزی دارند؛ مانند وصف علم و قدرت که حقیقی محض نبوده و همواره علم به چیزی یا قدرت بر چیزی در آن مطرح است؛ به عبارت دیگر کسی نمی‌تواند مدعی علم باشد، اما چیزی نداند، یا آنکه مدعی قدرت باشد، اما بر کاری قادر نبوده و نسبت به هر کاری عاجز باشد؛ لذا در معنای این دسته از صفات تعلق به چیزی مطرح است؛ البته صرف تعلق ذهنی کافیهست و لازم نیست که به آن وجود خارجی تعلق داشته باشد تا ذات به این وصف متصف شود؛ از این رو خداوند قبل از خلق مخلوقات به صفاتی مانند علم به مخلوقات و قدرت بر مخلوقات متصف است، هرچند که هنوز مخلوقات به صورت بالفعل خلق نشده‌اند.

در مقابل صفات حقیقی، صفات اضافی قرار دارند که از مقام فعل انتزاع می‌شوند. ویژگی صفات اضافی این است که تا آفرینشی صورت نگیرد، این اوصاف از ذات الهی انتزاع نمی‌شود و تنها پس از خلق و در نظر گرفتن ذات و فعل خداوند قابل برداشت است؛ به عبارت دیگر، حکایت از نسبت میان خداوند و افعال دارد، از این رو صفاتی اعتباری بوده و دارای ما به ازاء خارجی نیست، لذا برای خداوند کمال هم به شمار نمی‌آید؛ مثل وصف خالق و رازق که حاکی از وجود مخلوق و مرزوق برای خداوند است، نه آن که از حالت‌ها و ویژگی‌های کمالی در ذات الهی حکایت داشته باشد؛ به بیان دیگر،

اوصاف اضافی، صفات فعلی هستند که بر وجود موصوف خود چیزی نمی‌افزایند و تنها بیانگر نسبت میان دو چیز هستند؛ مانند آن که وقتی شخصی به قمی یا تهرانی بودن متصف می‌شود، بدین معنا نیست که ذات، دارای کمالی به نام تهران یا قم است، بلکه بدین معناست که نسبتی با این مکان‌های جغرافیایی دارد؛ مثلاً در این مکان‌ها متولد شده و این برخلاف صفات حقیقی است؛ در صفات حقیقی، وقتی موصوفی به عالم یا قادر متصف می‌شود، معنایش اینست که ذات این موصوف، دارای کمالی به نام علم و قدرت است و این کمالات موجب برتری وجودی و شرافت موصوف شده و بیانگر حالات و ویژگی‌های ذاتی اوست.

صفات حقیقی و اضافی، هر کدام به ثبوتی و سلبی تقسیم می‌شوند. اوصاف ثبوتی، خواه حقیقی و خواه اضافی به موصوف حمل می‌شوند و گوینده درصدد بیان این‌همانی مصداقی میان ذات و وصف است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم خدا عالم است، بدین معناست که ذات خدا و وصف علم در عالم خارج اتحاد مصداقی دارند و به یک وجود، موجود هستند؛ اما در اوصاف سلبی، گوینده درصدد بیان این‌همانی میان ذات و وصف نبوده؛ لذا آن وصف را از ذات الهی نفی می‌کند؛ برای نمونه وقتی می‌گوییم خدا عاجز نیست، بدین معناست که در عالم خارج، بین ذات الهی و عجز هیچ‌گونه اتحادی وجود ندارد و لذا این دو از یکدیگر سلب می‌شوند.

از سوی دیگر، هر یک از اوصاف ثبوتی که با موضوع خود دارای اتحاد مصداقی و خارجی هستند، به دو گونه این‌همانی دارند؛ در دسته نخست که مساوی نیز نامیده می‌شود، اتحاد مصداقی وجود دارد، اما حیثیت صدق واحد نیست؛ به عنوان نمونه: هر جسمی دارای طول است و این دو در خارج، اتحاد مصداقی دارند و هیچ جسمی بدون طول در عالم خارج یافت نمی‌شود، اما حیث صدق جسم به مصداقی خارجی مثل درخت، متفاوت از حیث صدق طول برای آن است و معنای جسم اعم از طول است، اما این دو در مصداق خارجی تصادق دارند و به عبارتی مصداق واحد دارند، البته جهات صدق متفاوت است، یکی عام و دیگری خاص است.

دسته دوم از صفات ثبوتی که مساوق نامیده می‌شود، علاوه بر وحدت مصداق خارجی، دارای جهات یکسان نیز هستند، از این‌رو اتحاد کامل‌تری میان این اوصاف وجود دارد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود: هر موجودی بالفعل است، وجود و فعلیت، علاوه بر مصداق واحد داشتن، دارای جهت صدق واحدی هم هستند و حیث صدق آنها نیز یکی است؛ به بیان دیگر، هر چیزی از آن جهت که موجود است، بالفعل است و از آن جهت که بالفعل است، موجود است و در این صورت، هیچ‌گونه تکرار و

حیثیت صدق خارجی در موصوف وجود ندارد.

با توجه به تقسیمات فوق، مراد از عینیت ذات و صفات، عینیت ذات با صفات حقیقی ثبوتی و تساوقی است. به عبارت دیگر؛ مدعای اکثر فلاسفه از جمله حکیم محمد تقی آملی اینست که صفاتی مانند علم، قدرت و حیات به‌گونه‌ای حقیقی و تساوقی در ذات خدا تحقق دارند و با وجود اتصاف به صفات مختلف و با توجه به معانی متفاوت آنها، در ذات حق تعالی هیچ‌گونه کثرتی وجود ندارد. به بیان دیگر؛ ذات الهی با اوصاف کمالی خود وحدت دارد و علی‌رغم معنای متفاوت این اوصاف و اختلاف مفهومی آنها با یکدیگر، به وجود واحد بسیط و بدون هیچ کثرتی در حیثیات خارجی، در ذات خداوند قرار دارند، لذا هیچ‌گونه کثرتی از ناحیه اتصاف خداوند به این صفات پدید نمی‌آید. حکیم محمد تقی آملی برای اثبات این ادعا ادله‌ای را مطرح می‌کند که در ادامه به بیان و بررسی آن می‌پردازیم.

#### مقدمه

انسان به آفریدگار خویش شناخت فطری دارد و میل به آشنایی بیشتر و رسیدن به خالق در ذات بشر نهادینه شده است. دانشمندان در طول تاریخ به این مسئله توجه داشته و خداوند را با ویژگی‌های متفاوتی معرفی کرده‌اند. در این میان، دین اسلام نیز به معرفی خداوند توسط خود خداوند پرداخته است. متکلمین مسلمان در تبیین و تفسیر اوصاف الهی، گرایش‌های مختلفی را بیان کرده‌اند؛ برخی دچار تجسیم شده و صفات الهی را به صفات انسانی تشبیه کرده و خداوند متعال را موجودی دارای دست و پا و قابل رؤیت دانسته‌اند (اشعری، ۱۳۶۹ق، ج ۱، ص ۲۶۵)؛ در مقابل، معتزله و شیعه به تأویل آیات معتقد شده و صفات الهی را منزله از صفات جسمانی و مادی می‌دانند (عبدالجبار، ۱۴۰۸ق، ص ۲۲۶؛ محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۲۲). فلاسفه نیز با تحلیل‌های عقلانی، به شناخت اوصاف پرداخته و تقسیم‌های مختلفی از اوصاف الهی را در آثار خود بیان کرده‌اند و با توضیح هر یک از اقسام، جایگاه معنایی آن را مشخص و خداوند را متصف به برخی از اقسام صفات دانسته‌اند (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ص ۵۵۰-۵۴۲ و ۱۳۶۱ش، ص ۷۹-۷۷؛ سهروردی، ۱۳۷۳ش، ج ۱، ص ۳۹؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۳۱۵-۳۱۱؛ ملاصدرا، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۱۲۰-۱۱۸).

در چگونگی ثبوت برخی از اوصاف الهی که به اوصاف کمال مشهور است، در میان فلاسفه و متکلمین مسلمان اختلاف نظر دیده می‌شود. برخی مانند اشاعره این اوصاف را زائد بر ذات می‌دانند (شهرستانی، ۱۴۲۱ق، ص ۹۵). گروهی مانند قاضی سعید قمی و ملا رجبعلی تبریزی، اساساً اتصاف ذات به این صفات را منکر می‌شوند و اتصاف ذات به این صفات را به معنای سلب نقیض آن

برمی‌شمرند (آشتیانی، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۲۳۱-۲۳۵) و گروهی مانند برخی از معتزله (شهرستانی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۴۴. جوادی آملی، ج ۶، ص ۲۰۱-۲۰۰) و اکثر قریب به اتفاق فلاسفه، از جمله بزرگان فلسفه اسلامی مثل ابن‌سینا، شیخ اشراق و ملاصدرا، این صفات را عین ذات الهی قلمداد می‌کنند، هرچند در تعداد این اوصاف، اختلافاتی میان ایشان به چشم می‌خورد. برخی صفات مختلف را به یک صفت مانند وجود (ابن‌سینا، ۱۳۸۷ش، ص ۳۷۰) یا مبدأیت که دیدگاه شیخ اشراق است (ملاصدرا، ۱۳۷۸ق، ج ۶، ص ۱۲۱) ارجاع می‌دهند، اما در اصل مسئله که عینیت ذات و صفت و عینیت صفات با یکدیگر است، اتفاق نظر دارند (ابن‌سینا، ۱۳۹۱، ص ۱۱۸؛ سهروردی، ۱۳۹۷ق، ص ۹۹؛ ملاصدرا، ۱۳۷۸ق، ج ۶، ص ۱۲۲-۱۲۰؛ بهمنیار، ۱۳۹۳ش، ص ۵۷۲). البته در مقابل، برخی مانند فخر رازی در نفی عینیت ذات و صفات، ادله‌ای را مطرح می‌کنند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۲۵) و صفات واجب را زائد بر ذات می‌دانند که البته در استدلال‌های ایشان خلط میان مفهوم و مصداق صورت گرفته است.

مرحوم حکیم محمدتقی آملی نیز مانند بیشتر فلاسفه اسلامی به عینیت صفات با ذات الهی معتقد است و در این زمینه، حدود یازده دلیل عقلی ارائه کرده است (آملی، ۱۳۷۷ق، ص ۴۶۸-۴۶۳) که دلیل اول و دوم شرح ادله ملاحضاتی سبزواری است، اما دلیل سوم تا یازدهم محصول اندیشه خودشان است که در سایر آثار فلاسفه با این حجم از استدلال مواجه نیستیم. در پیشینه موضوع مقاله حاضر، تحقیقی با عنوان (تأملی نو در نظریه عینیت ذات و صفات الهی) قابل ذکر است که در دوفصلنامه علمی حکمت صدرایی، با نگارش علیرضا رحیمی و محمد بنیانی انتشار یافته که در آن نویسندگان محترم، ادله قائلین به عینیت را در بوته نقد قرار داده و در پایان، اصل اتصاف خداوند به صفات کمال را پذیرفته، اما کیفیت اتصاف را خارج از دانش بشری قلمداد کرده و علم آن را مختص به خداوند متعال ارزیابی کرده‌اند. جنبه نوآوری مقاله حاضر در این است که به طور ویژه در این موضوع، به اندیشه‌های محمدتقی آملی در عینیت ذات و صفات پرداخته و دیدگاه‌های ایشان را مورد ارزیابی قرار داده است.

به هر روی، پرداختن و تأمل در استدلال‌های ایشان موجب دقت نظر بیشتر در هستی‌شناسی اوصاف الهی است که به گونه‌ای غیرمستقیم در کمال‌نهایی انسان تأثیرگذار است؛ زیرا کمال‌نهایی انسان، شناخت پروردگار و حرکت در مسیر اوست و شناخت هرچه بیشتر و دقیق‌تر خداوند، انگیزه بشر را برای تقرب بیشتر به خداوند متعال فراهم می‌آورد و از این رو، ضرورت و اهمیت این بحث بر همگان آشکار می‌گردد.

## ادله اثبات عینیت ذات و صفات

### دلیل اول

اگر خداوند متعال، معروض کمالی مانند علم باشد، ذات او در مرتبه ذات، خالی از کمال است، در این صورت ذات او یا مصداق جهل است یا ذات او خنثی بوده و متصف به هیچ‌یک از علم و جهل نیست؛ در صورت اول، خداوند متعال مصداق جهل است که محال است؛ در صورت دوم، خدا دارای امکان است؛ مراد از امکان، یا امکان ذاتی است و یا امکان استعدادی که در هر دو صورت، فرع بر وجود ماهیت است و حال آنکه خداوند ماهیت ندارد (آملی، ۱۳۷۷ق، ص ۴۶۳).

### نقد

عروض اعم از خارجی و تحلیلی است؛ در عروض خارجی، مثل شیرینی برای آب، می‌توان ذات آب را خالی از حقیقت شیرینی دانست، اما در عروض تحلیلی و در عالم خارج، نمی‌توان ذات را از وصف کمالی آن خارج کرد و آن را مصداق عدم کمال دانست؛ لذا کمالات خداوند که عروض تحلیلی بر ذات دارند، همواره با ذات حق تعالی همراه بوده و این دو قابل تفکیک از یکدیگر نیستند؛ همچنین دلیل فوق، تنها اتحاد مصداقی میان ذات و صفات، یا همان تساوی را اثبات می‌کند، به گونه‌ای که خداوند متعال هیچ‌گاه مصداق عدم کمال، مثل جهل قرار نگیرد، اما وحدت میان ذات و صفت و به بیان دیگر، تساوق میان اوصاف الهی را ثابت نمی‌کند، بنابراین دلیل اعم از مدعاست.

### دلیل دوم

اگر خداوند در مرتبه ذات کامل نباشد، محدود خواهد بود؛ هر محدودی ممکن است و امکان با وجوب وجود سازگار نیست (همان، ص ۴۶۴).

### نقد

تفکیک میان مرتبه ذات و مرتبه وصف، اعتباری و غیرواقعی است. در عالم خارج، با ذات و صفات واجب مواجه هستیم که هیچ‌گاه امکان زوال صفات از ذات در آن راه ندارد؛ حال سخن در این است که نحوه تحقق اوصاف به گونه تساوی با حیثیات مختلف است یا به گونه تساوق و بدون حیثیت خارجی و همراه با وحدت اوصاف؟ مدعای مستدل، اثبات وحدت صفات به گونه تساوق است، اما دلیل آن را ثابت نمی‌کند.

### دلیل سوم

اگر کمالات خداوند عین ذات نباشند، یا خداوند بدان کمالات متصف است و یا خیر. متصف نبودن خداوند به صفات کمال، بالبداهه باطل است؛ اما در صورت اتصاف خدا به صفات کمال، ذات خداوند قابل آن اوصاف خواهد بود، در این صورت، چه کسی این اوصاف را در خداوند پدید آورده است؟ پدیدآور از دو حالت خارج نیست، یا خداست یا غیر خدا؛ در صورت اول، خداوند دارای دو جهت فعل و قبول خواهد بود که این دو جهت تنها در مادیات مرکب از ماده و صورت وجود دارد و خداوند منزله از ماده است و اگر پدیدآور غیر خدا باشد، مستلزم احتیاج واجب به غیر است که با وجوب وجود خدا سازگار نیست (همان، ص ۴۶۶).

### نقد

نخست آنکه؛ واژه قبول، مشترک لفظی میان دو معنای قبول خارجی و اتصاف است؛ در قبول خارجی، مقبول محتاج علت و پدیدآور است، مانند آب که قابل شیرینی است که در این صورت، شیرینی معلول بوده و محتاج علت و پدیدآور است؛ اما در معنای اتصاف، مقبول که عبارت از اوصاف کمالی خداوند است، معلول نیست که محتاج پدیدآور و علت باشد، به عبارت دیگر، اتصاف به معنای ثبوت، محمول برای موضوع است و ثبوت، اعم از اتحاد مصداقی یا همان تساوی و وحدت مصداقی یا همان تساوی است.

### دلیل چهارم

اگر صفات واجب زائد بر ذات او باشد، بدین معناست که خداوند در مرتبه ذات، خالی از کمال است و خالی از کمال بودن برای خداوند نقص است (همان، ص ۴۶۶).

### نقد

دلیل فوق تنها زیادت صفات بر ذات را رفع می‌کند و عینیت ذات و صفات به گونه تساوی صفات را ثابت نمی‌کند، از این رو ممکن است کسی مدعی باشد که صفات زائد بر ذات نیستند، اما عین ذات هم نیستند، بلکه با حیثیت‌های مختلف در ذات الهی تقرر دارند؛ چنانکه در انسان، صفاتی مانند علم و حب با حیثیت‌های گوناگون تقرر دارند. اساساً تفکیک میان مرتبه ذات و مرتبه صفات در مورد خداوند متعال که دارای صفاتی واجب است، موجه نیست؛ چرا که ذات الهی همواره با کمالات بوده است.

### دلیل پنجم

اگر صفات خدا زائد بر ذات باشد، یا قدیم است و یا حادث؛ در صورت اول، با توحید ناسازگار است و در صورت دوم، ذات خداوند پذیرنده حوادث خواهد شد؛ پذیرش حادث، فرع بر وجود ماده و قوه است و خداوند از هر قوه‌ای منزّه است (همان، ص ۴۶۶).

### نقد

دلیل فوق تنها زیادت ذات بر صفات را نفی می‌کند، اما وحدت تساوقی میان اوصاف الهی را ثابت نمی‌کند و ممکن است ذات الهی متصف به کمالات مختلف باشد که با حیثیت‌های مختلفی در ذات او موجود است.

### دلیل ششم

اگر اوصاف الهی زائد بر ذات باشد، از سه حال خارج نیست؛ یا قائم به ذات خداوند است، یا قائم به شخصی غیر خداوند و یا اساساً قائم به چیزی نیست؛ در صورت اول، به تعدد واجب منجر می‌شود که با توحید ناسازگار است. در صورت دوم، خلف فرض پیش می‌آید؛ زیرا معنا ندارد که کمالی صفت برای موصوف بوده، اما قائم به آن نباشد، بلکه به موجود دیگری قائم باشد، مثلاً ممکن نیست علم، صفت و کمال زید باشد، اما قائم به بکر باشد. در صورت سوم نیز محال است که چیزی صفت باشد، اما قائم به موصوفی نباشد (همان، ص ۴۶۶).

### نقد

دلیل فوق مانند دلیل پیشین، تنها زیادت صفات بر ذات را نفی می‌کند و این اعم از عینیت ذات و صفات و اتحاد مصداقی صفات با وجود حیثیت‌های مختلف در ذات است.

### دلیل هفتم

اگر صفات الهی زائد بر ذات باشد، پدیدآورنده آن یا خود خداست یا غیر اوست. محال است خداوند خالق صفات کمالی خود باشد؛ زیرا بر این فرض، ذات خداوند خالی از صفات کمال است و فاقد کمال، نمی‌تواند معطی آن باشد، اگر خالق صفات غیر خداوند باشد، مستلزم احتیاج واجب به غیر است که با وجوب وجود سازگار نیست (همان، ص ۴۶۷).

**نقد**

دلیل فوق نیز تنها زیادت صفات بر ذات را نفی می‌کند، اما عینیت آن با صفات به گونه وحدت تساوقی را ثابت نمی‌کند.

**دلیل هشتم**

اگر صفات زائد بر ذات باشد، خداوند کامل بالغیر و به بیانی دیگر، کامل بالصفات خواهد بود؛ هر کامل بالغیر، ضرورتاً به کامل بالذات منتهی می‌شود، همچنانکه موجود بالغیر به موجود بالذات منتهی می‌شود و الاً به دور یا تسلسل مبتلا می‌شود (همان، ص ۴۶۷).

**نقد**

دلیل فوق تنها مابه‌ازاء داشتن صفات علاوه بر مابه‌ازاء ذات را نفی می‌کند و در این زمینه تام و صحیح است، اما مدعای مستدل اثبات مابه‌ازاء برای صفات بعین مابه‌ازاء ذات بدون هیچ‌گونه حیثیت متغایر در ذات است و این دلیل، نافی حیثیت‌های متغیر که با یکدیگر در درون ذات تصادق دارند، نیست.

**دلیل نهم**

اگر صفات زائد بر ذات باشد، معلول ذات الهی خواهد بود و خداوند متعال با اختیار آن وصف را پدید می‌آورد؛ از آنجا که مختار بودن، یکی از اوصاف کمال الهی است و بنا بر فرض؛ صفت، زائد بر ذات و معلول خداوند است، حق تعالی وصف مختار بودن را با اختیار خویش پدید می‌آورد؛ دوباره همین اختیار اخیر، وصف و معلول خداوند است و با اختیار او پدید می‌آید و این به تسلسل می‌انجامد. برای فرار از تسلسل لازم است خداوند، فاعل مجبور در پدید آوردن اوصاف کمالی خود باشد که این فرض نیز باطل است؛ زیرا اختیار، کمال است و خداوند متصف به همه کمالات است (همان، ص ۴۶۷).

**نقد**

دلیل فوق نیز مانند ادله پیشین، تنها زیادت ذات بر اوصاف را اثبات می‌کند و نافی اتصاف خداوند به صفات کمال به گونه اتحاد مصداقی و تساوی نیست.

**دلیل دهم**

خداوند، کامل‌ترین موجود است. طبیعتاً هر موجودی که به ذات خود متصف به کمال باشد، اکمل از

موجودیست که به ذات خود کامل نبوده و به واسطه صفاتش اکمل از دیگران باشد؛ بنابراین خداوند متعال به ذات خود متصف به کمال است نه از روی صفات زائد بر ذات (همان، ص ۴۶۷).

#### نقد

این‌که خداوند کامل‌ترین موجود است، صحیح است؛ همچنین این‌که موجودی که بذاته متصف به کمال است، کامل‌تر از موجودی است که به صفاتش متصف به کمال است، تام و موجه است؛ اما تمام سخن اینجاست که این موجودی که بذاته اکمل است، چگونه به صفات کمالی متصف است؟ آیا صفات کمالی این ذات به گونه تساوقی در ذات مندمج هستند یا به گونه تساوی و با حیثیت‌های مختلف در ذات، تصادق دارند مدعای مستدل تساوق اوصاف الهی است؛ اما دلیل ارائه‌شده تساوق را اثبات نمی‌کند.

ممکن است کسی مدعی باشد که موجودی که دارای صفات مساوق است اکمل از موجودی است که دارای صفات مساوی است در پاسخ باید گفت که این مسئله نیازمند اثبات است و هنوز اثبات نشده است. موجود دارای کمال مساوی همه کمالات کمی و کیفی موجود دارای کمال مساوق را در ذات خود داراست لذا وجهی ندارد که ذات مساوق با صفات را اکمل از ذات مساوی با صفات بدانیم.

#### دلیل یازدهم

خداوند متعال، صرف نور است. صرف نور از حیث صرف بودن متصف به علم و قدرت است. بنابراین کثرتی در ذات واجب نیست (همان، ص ۴۶۸).

#### نقد

این‌که خداوند صرف الوجود و صرف النور می‌باشد، صحیح است؛ صرافت وجود واجب بدین معناست که هیچ معنای عدمی، قابل انتزاع از ذات الهی نیست. به بیان دیگر، ذات خداوند به گونه‌ایست که نمی‌توان صفاتی که حکایت از نقص دارند را از آن انتزاع کرد. بنابراین صرافت ذات الهی به معنای تقرر همه صفات کمال بی انتها در ذات بی نهایت است؛ وجود کمال بی نهایت در ذات الهی، نافی تکثر جهات صدق در ذات نیست. به عبارت دیگر؛ صرافت ذات، تنها حاکی از کمال بی انتهاست، هر چند تحقق این کمالات به گونه تساوی و تصادق در ذات باشد.

ممکن است کسی مدعی باشد وجود جهات صدق کثیر در ذات، به معنای ترکیب ذات خواهد بود و هر ترکیبی مستلزم نقص و محدودیت است که با وجوب وجود سازگار نیست؛ در پاسخ می‌گوییم: ترکیب

تأملی در ادله عقلی حکیم محمدتقی آملی در عینیت ذات و صفات **۵۵**

از اجزاء بالفعل و خارجی، مستلزم نقص و احتیاج به اجزاء است که با غنای بی‌نهایت خداوند تناسب ندارد؛ اما ترکیب از اجزاء تحلیلی، مستلزم نقص و حاجت نیست؛ خداوند مرکب از اجزاء تحلیلی است، لذا این ترکیب با غنای الهی سازگار است؛ زیرا جایگاه این ترکیب، صرفاً ذهن انسان است و در خارج، با وجودی بسیط و بی‌نهایت مواجه هستیم که حتی دارای اجزاء بالقوه هم نیست؛ زیرا اجزاء بالقوه، فرع بر وجود قوه و استعداد در مرکب است و تا امکان تغییر در موجودی نباشد، قوه و استعداد تجزیه هم در آن وجود نخواهد داشت. قوه و استعداد، فرع بر مادی بودن آن مرکب است، در حالی که خداوند موجود مادی نیست؛ بنابراین از هر نوع اجزایی، خواه بالفعل و خواه بالقوه منزه است، از این‌رو در عالم خارج بسیط است و ترکیب از جهات و حیثیات صدق مختلف در ذات الهی، منافاتی با بساطت ذات حق تعالی ندارد و ادله بساطت ذات نیز بیش از این مقدار را ثابت نمی‌کند.

نکته در خور تأمل در مسئله عینیت ذات و صفات اینست که شاید پذیرش عینیت ذات و صفات در صفات حقیقیه ذات اضافه، ممکن باشد؛ اما پذیرش عینیت صفات حقیقی محض و صفات حقیقی ذات اضافه، ممکن نیست؛ زیرا در معنای صفات حقیقی محض، هیچ‌گونه تعلق وجود ندارد؛ اما در معنای صفات حقیقی ذات اضافه مثل قدرت و اراده، تعلق به چیزی وجود دارد. بنابراین ادعای مساوقت این دو بدین معناست که حیثیتی خارجی هم حیث صدق تعلق باشد و هم حیث صدق عدم تعلق و این اجتماع نقیضین است، بنابراین ادعای مساوقت صفات حقیقی محض و صفات حقیقی ذات اضافه ممکن نیست.

### نتیجه‌گیری

فلاسفه اسلامی دقت‌های قابل تحسین و شگفت‌انگیزی در چگونگی ارتباط ذات و صفات الهی و نحوه تحقق آن مطرح کرده‌اند که نظیر آن در فلسفه غرب مشاهده نمی‌شود؛ اما ادله بیان‌شده، اعم از مدعاست و نظر شریف آن‌ها را ثابت نمی‌کند و همه ادله‌ای که حکیم محمدتقی آملی در این زمینه مطرح کرده، قابل‌خداشه است. البته این مناقشات به معنای بطلان اصل ادعای فلاسفه نیست؛ شاید هنوز عقل بشر به ورزیدگی و تیزبینی شایان که توان اثبات این ادعا را داشته باشد، نرسیده است و هنوز جای تأملات دقیق‌تر فلسفی خالی است؛ هر چند از نظر نقل و روایات بتوان مسئله عینیت ذات و صفات را مسلم دانست و آن را به عنوان عقیده‌ای دینی و برآمده از روایات ارزیابی کرد، اما به لحاظ عقلی و فلسفی نمی‌توان بطور قطع به این مسئله اذعان داشت.

## منابع

۱. آشتیانی، سیدجلال‌الدین، ۱۳۷۸ش، منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، قم مرکز نشر دفتر تبلیغات اسلامی
۲. آملی، محمد تقی، ۱۳۷۷ق، دررفواید، تهران، نشر الکتاب
۳. ابن سینا، ۱۳۷۵ش، الاشارات والتنبیهاات جلد ۳، قم، نشر البلاغه
۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷ش، الاهیات من کتاب الشفاء، قم، بوستان کتاب
۵. بهمنیار، ۱۳۹۳ش، التحصیل، تهران، نشر دانشگاه تهران ۶
۶. اشعری، ابوالحسن، ۱۳۶۹ق، مقالات الاسلامیین ج ۱، قاهره، نشر مکتبه النهضه المصریه
۷. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۲ش، شرح حکمت متعالیه، ج ۶، نشر الزهراء
۸. رازی، فخرالدین، ۱۴۲۰ق، المطالب العالیة من العلم الهی، جلد ۳، بیروت دارالکتب العربی
۹. سبزواری، هادی، ۱۴۱۳ق، شرح المنظومة، تهران، نشر نواب
۱۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۱ش، اسرارالحکم، تهران، نشر مولا
۱۱. سه‌وردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۳ش، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد ۱، تهران، نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۷ق، سه رساله از شیخ اشراق، تهران، نشر انجمن شاهنشاهی
۱۳. شهرستانی، محمد، الملل و النحل ج ۱، ۱۳۸۱ق، قاهره، بی نا
۱۴. شیرازی صدرالدین، ۱۳۷۸ق، الحکمة المتعالیه، ج ۶، قم، چاپ مصطفوی
۱۵. عبدالجبار، شرح الاصول الخمسة، ۱۴۰۸ق، قاهره، نشر مکتبه وهبه
۱۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۲۰ق، نهاية الحکمة، قم، موسسه نشر اسلامی
۱۷. ابن سینا، ۱۳۹۱، التعليقات، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران،
۱۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۶۳، المبدأ و المعاد، تهران، موسسه مطالعات اسلامی